

پرسشگر پوینده کنه معنا

تأملی در آراء زنده‌یاد دکتر باقر پرهام (۹ تیر ۱۳۱۴ روبرار گیلان-۷ خرداد ۱۴۰۲ کالیفرنیا)

درباب ترجمه متون فلسفی به زبان فارسی

فرهاد طاهری نویسنده و پژوهشگر تاریخ فرهنگ معاصر ایران

در هفتم خرداد ۱۴۰۲ فرهنگ کهنسال ایران، به سوک یکی از فرزندان بسیار شایسته و تأثیرگذار خود در عرصه اندیشه و روشنگری نشست. او زنده‌یاد دکتر باقر پرهام بود که از فرسنگ‌های بسیار و در سالهای نسبتاً طولانی، دور از ایران زیست و چشم از جهان و لذت زندگی در ایران فرو بست. باقر پرهام در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی و کنشگری‌های سیاسی، روزگاری در میدان بود و از سرجنابان آن! دغدغه‌مند تحقق آزادی، آگاهی و اجرای عدالت بود اما چون واقعا نمی‌دانم او در طی این طریق، چه قدر به راه صواب و خطا رفت و تا چه حد بر اندیشه‌ها و کنش‌های دیروز و امروزش پای می‌فشرد و اصرار در درستی آراء خود داشت یا پذیرای اشتباهاتش بود در این زمینه مطلقاً سخنی نمی‌گویم. در این نوشته از «مترجمی روشنفکر و دانشمند» خواهم نوشت که شیفته زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایران بود و در باروری «عقلانیت و اندیشه» در ایران معاصر و غنابخشیدن به زبان فارسی جایگاه رفیع و سهم و کوشش‌های بسیار او انکارناپذیر است.

باقر پرهام از زمره مترجمان «صاحب نظر» نام‌آور نهضت ترجمه متون فلسفی و جامعه‌شناسی غرب به زبان فارسی در ایران است. این نهضت فاخر در سال ۱۲۷۰ق، پس از انتشار ترجمه‌ای از رساله «گفتار در روش دکارت» با عنوان «حکمت ناصریه یا کتاب دیاکرت» به تشویق دوگوبینو، وزیر مختار فرانسه در دوره ناصرالدین شاه، و به همت و قلم امیل برنه (کارمند سفارت فرانسه در تهران) و یک یهودی ایرانی به نام «الغازار رحیم موسایی همدانی» معروف به «ملالاله زار» آغاز شده (۱) و تا زمان معاصر نیز تداوم یافته است. به لحاظ ادوار تاریخی این نهضت، باقر پرهام در دوره دوم آن (از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰) به مترجمان آثار فلسفی و جامعه‌شناسی پیوست (۲). دوره‌ای که توجه به سبک بیان مدرن در آثار فلسفی ترجمه‌شده به زبان فارسی و تغییر لحن بیان فلسفی ترجمه‌ها و نیز گرایش افراطی به عربی‌مآبی گذشتگان و کاربرد اصطلاحات نامأنوس سنتی و نیز گرایش

به سره‌نویسی و واژه‌سازی‌های خودسرانه و پیراستن زبان فارسی از واژگان عربی در آن بسیار مشهود است (۳). باقر پرهام از جمله مترجمانی بود که در این دوره، راه میانه را در پیش گرفت و به هیچ افراط و تفریطی درنیفتاد. او به این نکته صراحتاً اذعان کرده است: «... البته در این میان گرایشی هم بود که می‌کوشید به راه افراط نرود و سنت تحول و تکامل تدریجی زبان و انطباق دادن ارگانیک آن با اندیشه مدرن را دنبال کند. به نظر من مترجمانی چون زریاب خویی، نجف دریابندری، مرحوم حمید عنایت و یا خود من با همه عیب و ایرادی که در کارهایمان در این دوره می‌توان یافت، بیشتر در همین راه کوشیده‌ایم.» (۴) دکتر باقر پرهام همچنین کوشید تا در باب معضلات و کج‌فهمی‌های ترجمه آثار فلسفی به زبان فارسی، آراء انتقادی و پیشنهادی خود را به بیان و قلم آورد و در بعضی مقالات و نقدهایی که درباره ترجمه و کتاب‌ها نوشت (از جمله نقد آثار احمد آرام، داریوش آشوری، شمس‌الدین ادیب سلطانی) به این مهم توجه کند تا بلکه بتواند در برون‌رفت از موانع و دشواری‌های بسیار این عرصه حساس اندیشه‌ورزی یاری‌رسان شود (۵). از این منظر او را باید نظریه‌پرداز باتجربه و مطلع دانست که درس‌ها و گفته‌هایی راهگشا بر قلم آورد. نظریه‌پردازی‌های پرسشگرانه دکتر پرهام درباره ترجمه آثار فلسفی به زبان فارسی، عمدتاً به سه جنبه «نقش ترجمه در تکامل زبان فارسی و قابلیت این زبان» (۶)، تحلیل تکامل و تحول زبان‌های غربی، و تأمل درباره ماهیت ترجمه و شیوه مطلوب ترجمه آثار فلسفی به زبان فارسی معطوف شده است. در جنبه نخست، او با بررسی آماری تاریخ نثر فارسی در طی هزار سال (از قرن چهارم یا چهاردهم) و طبقه‌بندی و تحلیل محتوایی متون نثر فارسی در این دوره، به این نتیجه رسیده که «پختگی و کمالی که در این گونه آثار می‌بینیم» حاصل مبادلات فرهنگی میان فرهنگ و زبان عربی با زبان و فرهنگ فارسی بوده و به صراحت نوشته است: «اگر فارسی دری در قرن چهارم در قیاس با نمونه‌هایی از آثار پهلوی که برای ما باقی مانده است (مانند کارنامه اردشیر بابکان) از لحاظ صورت و معنا کامل‌تر و پیشرفته‌تر است، این کمال و پیشرفت را بی‌گمان مدیون مترجمانی هستیم که با پدیدآوردن آثار قرن چهارم هجری به اعتلای زبان فارسی کمک کرده‌اند... جنبش ترجمه که در آغاز گسترش زبان دری مایه پختگی و کمال این زبان شد، پس از قرن‌های طولانی انحطاط و عقب رفتن نثر پارسی در قرن چهاردهم به کمک این زبان آمد و به حرکت تازه‌ای از لحاظ تکامل زبان فارسی انجامید...» (۷). دکتر باقر پرهام همچنین به تحولاتی که نثر فارسی در طی قرون از سرگذرانده و از «زیبایی و روانی و نزدیکی به زبان طبیعی مردم در چهار قرن اول هجری به زشتی و مغلق و پیچیده‌گویی و سرشاری از صنایع ملال‌آور» در قرن‌های بعدی دچار شده پرداخته و ضمن استناد به قولی از ملک‌الشعراى بهار در تأکید بر تأثیر مثبت وام‌گیری ادیبان و مؤلفان ایرانی از زبان عربی

که بر درازا و پهنا و ژرفای زبان فارسی درافزوده است، «انحطاط نثر پارسی در دوران سنتی گذشته را بیشتر کار دیوانیان و منشیانی دانسته که اغلب تربیت مذهبی و روحانی» داشته و با تعصب و زیاده‌روی آگاهانه در به‌کاربردن تعابیر و اصطلاحات عربی و مذهبی زمینه شکل‌گیری چنین انحطاطی را فراهم آورده‌اند. او البته در ادامه می‌نویسد: «این نثر پس از گذراندن قرن‌های متمادی در انحطاط، به برکت تماس جامعه ما با تمدن مدرن در اروپا و آغاز شدن جنبش تازه‌ای از ترجمه آثار مهم فرهنگ بشری به زبان فارسی، دوباره به پایه‌ای رسیده‌است که چه بسا روح بلند امثال ملک‌الشعرای بهار نیز از خواندن نمونه‌های کنونی آن شادمان شود و اعتراف بکند که ما در دو سه دهه اخیر (۸) به مرتبه‌ای از تحول رسیده‌ایم که بزرگانی چون او شاید کمتر تصورش را می‌توانستند بکنند...» (۹) باقر پرهام همچنین کوشیده‌است تا دراثبات هرچه بیشتر ظرفیت‌های بالقوه زبان فارسی در ترجمه‌پذیری مفاهیم فلسفی محض، به شبهات بعضی زبان‌شناسان و متفکران غربی پاسخ‌هایی متقن بدهد. او «نسبت دادن صفت ناعقلانی به زبان فارسی یا منحصر کردن نثر علمی و عقلانی به جریان مدرنیته [غرب] و محروم دانستن میراث کهن [ایران] از عقل و آزمایش و انتزاع منطقی» را براساس تاریخ هزارساله نثر فارسی، از جمله با استناد به بعضی آثار فارسی ابن‌سینا، ادعایی بی‌پایه می‌داند و معتقد است تاریخ نثر فارسی سندی محکم بر بطلان آن است. پرهام در تبیین آراء خود در این باب، پوینده و پرسشگرانه به مبنای فکری این تلقی درباره زبان فارسی پرداخته و مفاهیم بنیادی مورد استناد منتقدان زبان فارسی (تمایز میان زبان‌های عقلانی و ناعقلانی، رویارویی اندیشه مدرن و میراث کهن، تفاوت زبان مدرن و زبان پیش‌مدرن) را نقد کرده است. (۱۰)

جنبه دوم نظریه‌پردازی دکتر پرهام درباب ترجمه متون و مفاهیم فلسفی به زبان فارسی، تأملات او درخصوص تکامل و تحول زبان‌های اروپایی در همگامی با «مفاهیم فلسفی» است. او دراین باره معتقد است: «از هنگامی که دکارت، فیلسوف فرانسوی، گفتار معروف خود را نوشت و در آن تأکید کرد که اندیشه‌های ما در صورتی دارای ارزش معرفتی هستند که اندیشه‌هایی «روشن و متمایز» باشند، «تمایز» و «روشنی» به صورت شیرهای حیات‌بخش در کالبد زبان‌های اروپایی — که تفکر فلسفی مدرن در آنها آغاز شده بود — نفوذ یافت و هر مفهوم و واژه‌ای به پایگاه معرفتی خاص خودش رسید چندان که دیگر ممکن نبود بشود چیزی را به جای چیز دیگری به کار برد. زبان‌های اروپایی بدین سان، اندک اندک به سامان علمی — فلسفی دست یافتند و هرچه علم و فلسفه پیش‌تر رفت بر میزان این سامان‌یافتگی در آن زبان‌ها افزوده شد. این جریان، در واقع تحولی در زبان‌های موجود بود که مانند دیگر شئون زندگی اجتماعی در تمدن غربی، پایه‌ای پیشرفت علم دگرگون می‌شدند و

خود را با ذهنیت مدرن به تدریج هماهنگ می‌کردند. به این اعتبار می‌شود گفت «فرانسه مدرن» یا «انگلیسی مدرن» با فرانسه و انگلیسی هزار سال پیش تفاوت فاحش دارد زیرا زبانی است تکامل یافته در پرتو نظم و سامان‌یافتگی علم و اندیشه علمی که وجه مسلط ذهنیت بشر دوران «مدرنیته» است» (۱۱). با این توضیحات دکتر پرهام البته از این نکته نیز غفلت نمی‌ورزد که زبان فارسی شاید هنوز بدان پایه و مایه تمام نرسیده است تا بتواند همه مفاهیم فلسفی و علمی دیگر فرهنگ‌ها، از جمله فرهنگ غربی، را اکنون به آسانی بیان کند. به نظر او تحقق چنین امری مستلزم آن است که تجارب و تحولات زمینه‌ساز بیان آن مفاهیم، در فرهنگ و جامعه ما هم روی نماید یعنی این پدیده نیازمند گذشت زمان و تدریجی است. همچنین به اعتقاد او نمی‌توان «تصنعی و آنی و منفردانه» به زبان فارسی سامانی داد تا بتواند در همه زمینه‌ها پذیرای مفاهیم زبان‌های فرنگی شود یا نمی‌توان در صدد خلق زبانی مدرن برای بیان مفاهیم مدرن برآمد. او نوشته است: «نظام دادن به زبان فارسی و آماده کردن آن برای پذیرش تحولات مدرن به هیچ وجه به معنای این نیست که برای هر مفهوم در زبان فرنگی واژه‌ای مشخص در زبان فارسی داشته باشیم...» همچنین به عقیده دکتر پرهام: «...اما سخن گفتن از زبان مدرن به طور کلی، چندان که گویی در کنار زبان‌های موجود در عالم بشریت چیزی به نام زبان مدرن هم وجود دارد که وراثت زبان پیش‌مدرن است، بیانگر نوعی متافیزیک زبان است که به لفظ‌آرایی و صورت‌پردازی شباهت بیشتری دارد تا به بیان علمی درباره مشاهدات واقعی...» (۱۲)

سومین بخش از تأملات و آراء دکتر باقر پرهام درباره «ترجمه متون فلسفی به زبان فارسی»، توجهات او به «ماهیت ترجمه» و نیز به «رسالت و تلاش مترجمان» است. درباره ذات و ماهیت ترجمه می‌نویسد: «به هنگام برگرداندن مطلبی از زبانی به زبان دیگر، چه پیش می‌آید، و چه رویدادی در درون مترجم می‌گذرد؟ چنین رویدادی را شاید هرگز به روشنی نتوان توضیح داد. اما آثار و نتایج بیرونی این رویداد، و دستاوردهایی که از رهگذر این انتقال معانی از یک زبان به زبان دیگری در عرصه فرهنگ اجتماعی پدید می‌آید، چندان روشن است که نیازی به توضیح ندارد. ترجمه در حقیقت گشودن باب آزمون‌های تازه با جهان است، آزمون‌هایی که نخست در یک زبان بیگانه صورت گرفته و آن‌گاه در قالب مفاهیم و تعبیرهای جدید به زبان خودی راه یافته‌اند. پس، از راه ترجمه نه تنها بر دامنه و عمق فرهنگ خودی افزوده می‌شود بلکه زبان خودی، به عنوان دستگاهی از نشانه‌های معنادار، به امکانات تازه‌ای می‌رسد که پیش از آن در دسترس وی نبود...» (۱۳) براساس همین تلقی دکتر پرهام از ماهیت ترجمه، می‌توان به این نکته پی برد که او مسئولیت و وظیفه مترجمان را در وهله نخست تلاش در جهت «وسعت» بخشیدن به گستره «فرهنگ» می‌دانسته است. او البته به همین نکته

این گونه اشاره کرده است: «معتقدیم که کار مترجمان باید کمک به این میراث و هماهنگ ساختن آن با ساخت‌های اندیشه مدرن و متحول کردن نثر فارسی و تعالی بخشیدن به آن باشد. کار ما مترجمان کمک کردن به پیشرفت این روند سالم و سازنده است، نه بازسازی تکرانه زبان فارسی...» (۱۴) دومین وظیفه‌ای که او برای مترجمان قائل است کوشیدن در هرچه پرمایه‌تر کردن پایه‌های زبان فارسی است تا این زبان بتواند بخوبی از پس بیان همه مفاهیم علمی و فلسفی برآید (یعنی همان کاستی‌هایی که خود باقر پرهام بدان معترف بوده و رفع آن را تدریجی دانسته و منوط به گذشت زمان کرده است). او می‌نویسد: «...با این همه، چون قلم‌ها در کارند و مترجمان و مؤلفان بیکار ننشسته‌اند و ارتباط با دیگر جوامع جهان و فرهنگ‌های دیگر نیز در پرتو شتاب و سرعت روزافزون وسایل ارتباطی هرروز بیشتر می‌شود، نمی‌توان به امید اصلاح تدریجی زبان و فراهم آمدن تدریجی شرایط روش علمی برای ترجمه و نگارش نشست. باید از هم‌اکنون به تجربه‌های انجام شده با دید تحلیلی و انتقاد بنگریم و بکوشیم تا اصول مثبتی را که می‌توان از آن‌ها بیرون کشید برگزینیم و راهنمای کار خود قرار دهیم...» (۱۵)

دکتر باقرپرهام در این موضوع، به مترجمان، البته صرفاً توصیه نکرده بلکه اصول و راهکارهایی نیز که حاصل سال‌ها تجربه او در ترجمه متون فلسفی بوده پیشنهاد کرده‌است. این راهکارها عمدتاً متمرکز بر «واژه‌سازی و وضع اصطلاحات» در زبان فارسی است. غیر از آنچه در طی این مقاله هم کم و بیش بدان اشاره شد، خلاصه آراء پرسشگرانه و اقتناعی باقر پرهام را در این باب این گونه می‌توان برشمرد: ۱- زبان فارسی، با میراثی سرشار از توانایی‌های کشف‌ناشده در بیان مفاهیم و اصطلاحات، چه بسا در مواجهه با مفاهیم جدید، واژه‌ای مناسب برای بیان مقصود در اختیار مترجمان بگذارد. در برابری در ترجمه، نخست اصل را باید بر کاویدن در متون گذشته گذاشت نه بر واژه‌سازی خودسرانه. در این شیوه چه‌بسا تعبیر کهنه و فراموش شده کارآمدی دوباره زنده شوند؛ ۲- در وضع لغات و کاربرد واژه‌ها، باید به کلیت معنای حاصل از عبارات و جمله‌ها توجه کرد و نمی‌باید به خود «لفظ و کلمه» اهمیت داد و ارتباط آن‌ها را با معنای متن یا معنای کلی متن نادیده گرفت؛ ۳- همه واژگان به‌کار رفته در آثار مهم ادبی، علمی و فلسفی زبان فارسی که به قلم بزرگان ادب و اندیشه است، از هر ریشه‌ای که باشند فارسی است و باید آن واژه‌ها را در جای خود به کار برد. اینکه براین باور باشیم، فارسی زبانی است که هیچ واژه‌ای مشتق از زبان عربی در آن یافته نشود «این آرزویی است که اگر روزی تحقق یابد زبان فارسی را از امکانات بسیاری که در نتیجه تماس با زبان عربی و در پرتو ۱۴۰۰ سال فرهنگ اسلام در ایران به‌دست آمده محروم خواهد کرد»؛ ۴- واژه‌سازی، جز در نوآوری در اندیشه، کاری منفردانه و تکرانه

نیست. واژه‌سازی علاوه بر ذوق ادبی و زبانی، مستلزم داشتن صلاحیت علمی و آگاهی از دانش تخصصی موضوع آن واژه است. فقدان چنین شرایطی در واژه‌سازی، به وضع واژه‌های نارسا خواهد انجامید. به نظر باقر پرهام «در چنین مواردی به‌کار بردن خود لفظ خارجی در فارسی بر یک معادل نارسا و نادرست ترجیح دارد.»؛

۵- «آیا براستی باید تصور کرد که هر لفظی فقط برای یک معنا ساخته شده‌است، و بنابراین اگر به معنای جدیدی برخوردیم برماست که لفظ تازه‌ای بسازیم؟ مثال بارز این معنی، اصرار برخی برای جا انداختن واژه «گفتمان» در برابر **discourse** است به بهانه معنای خاصی که گمان می‌کنند این واژه در اندیشه فوکو پیدا کرده که گویا واژه «گفتار» فارسی از رساندن آن عاجزاست.... اگر آتش تا این حد شور بود خود آتش آن یعنی فوکو قبل از همه می‌فهمید و برای بیان اندیشه خود **discourse** را کنار می‌گذاشت و واژه جدیدی اختراع می‌کرد، درحالی که او این کار را نکرده و همان واژه متداول **discourse** گیرم در پایگاه معرفتی جدید به کار برده است»؛ ۶- اگر کندوکاو مترجمان برای یافتن برابر‌نهادی در متون گذشته به نتیجه نرسید و ناگزیر به وضع واژه‌ای نو شدند در این واژه‌سازی، اجزای واژه ساخته شده (پیشوند، پسوند، ماده کلمه) باید به لحاظ معنایی، در عین اینکه معنای اصلی را در زبان مقصد به خوبی به زبان فارسی انتقال دهد به همان معنی در زبان فارسی نیز سابقه داشته باشد. از این قاعده دکتر پرهام، پیشوند «فرا» را مثال می‌زند و می‌نویسد: «در سال‌های اخیر بعضی مترجمان از «فرا» در موارد متعدد استفاده می‌کنند. مانند «فراصنعتی» به معنای مابعدصنعتی، «فرامدرن» به معنای پس از مدرنیته یا فراتر از مدرنیته. «فراملیتی» در معنای ورای حد یک ملت و دربرگیرنده چندین ملت. هیچ‌کدام از این کاربردهای [فرا] در سنت زبان فارسی سابقه ندارد. «فرا» در زبان فارسی به معانی: به، به سوی، به نزدیک و نظیر اینها فراوان به کار رفته است. «فرا پیش آمدن» یعنی «به پیش آمدن و نزدیک شدن». «فراسوی رودخانه» یعنی «به سوی رودخانه». تنها در بعضی از متون کهن فارسی، ترکیب «فرا» (و نه فقط فرا) را به معنای «دورتر و یا نزدیکتر بالاتر» داریم...»؛ ۷- در واژه‌سازی، «دقت» در کاربرد اصطلاحات، «وحدت» در وضع و برابر‌نهاد یافتن و «وحدت» در یکدستی کاربرد آن اصطلاحات را تماما باید لحاظ کرد. «اگر در برابر فنومن معادل «نمود» را انتخاب کردیم باید تاجایی که زمینه بحث و دقت معنا حکم می‌کند همین معادل را نگاه داریم و چند صفحه بعد، پدیده، پدیدار... ننویسیم. باهم آوردن دو یا چند واژه به ظاهر مترادف و هم‌معنا در برابر یک مفهوم، شیوه بیان فلسفی نیست... در نثر فلسفی، حتی کاربرد یک «معادل نارسا» به شرط آنکه به نحوی منظم و یک‌دست به کار گرفته شود بر این شیوه برتری دارد»؛ ۸- کاربرد واژگان رسا، درست و یک‌دست، تلاش

برای «سخن سنجیده» به قلم آوردن (یعنی نه کم گفتن و نه لفاظی بیهوده کردن)، ویژگی تمام و کمال نثر علمی و فلسفی مدرن است. (۱۶)

دکتر باقر پرهام به هنگام نقد و بررسی نوشته‌های مترجمان آثار فلسفی نیز با لحاظ کردن همین اصول نظریه‌پردازی‌اش درباب شیوه ترجمه، دست به قلم برده و آراء خود را بیان کرده است. او در نقد ترجمه کتاب حدس‌ها و ابطال‌ها (از کارل پوپر) به زبان فارسی که به قلم استاد احمد آرام منتشر شده است (۱۷) با ادای احترام به شأن علمی و فرهنگی استاد آرام و ضمن اذعان به تأثیر و جایگاه مهم مترجمان در جامعه فرهنگی، و به منظور تبیین دقیق شیوه و هدف ترجمه متون فلسفی به زبان فارسی، با بررسی جزء به جزء سطور و کلمات متن ترجمه استاد آرام (براساس ملاک‌هایی که پیشتر بدان پرداخته شد مانند دقت در شیوه واژه‌سازی و پای‌بندی به وحدت و یکدستی کاربرد آن، پرهیز از لفاظی و حشو، توجه به ارتباط «لفظ و کلمه» با پیکره متن و...) نکاتی بسیار مهم متذکر مترجم و خوانندگان می‌شود و در نهایت با مدد جستن از روح پویندگی دریافتن کنه معناها، ترجمه‌ای روشن و گویا از بعضی عبارات به دست می‌دهد. مثلاً:

The title of this lecture is likely, I fear, to offend some critical ears. For although "Sources of Knowledge" is in order, and "Sources of Error" would have been in order too, "Sources of Ignorance" is another matter. "Ignorance is something negative: it is the absence of knowledge. But how on earth can the absence of any thing have sources?" This question was put to me by a friend when I confided to him the title I had chosen for this lecture. Hard pressed for a reply I found myself improvising a rationalization, and explaining to my friend that the curious linguistic effect of the title was actually intended. I told him that I hoped to direct attention, through the phrasing of this title, to a number of unrecorded philosophical doctrines and among them (apart from the doctrine the truth is manifest) especially to conspiracy theory of ignorance which interprets ignorance not as a mere lack of knowledge but as the work of some sinister power, the source of impure and evil influences which prevent and poison our minds and instill in us the habit of resistance to knowledge.

ترجمه استاد احمد آرام: بیم آن دارم که عنوان این سخنرانی بعضی گوش‌های نقاد را برنجاند. چه هرچند «منابع معرفت و دانش» مرتب است، و «منابع خطا» نیز مرتب خواهد شد، تعبیر «منابع نادانی» مسئله دیگری است. «نادانی امری منفی است: عدم حضور معرفت و دانایی است. ولی چگونه بر روی زمین غیبت چیزی می‌تواند منابعی داشته باشد؟» این سؤال به وسیله دوستی بر من عرضه شد که در انتخاب عنوان این سخنرانی با او مشورت کرده بودم. من که سخت در بند آن بودم که پاسخی به این پرسش او بدهم، بالبداهه در جواب او توضیح دادم که مقصودم از انتخاب این عنوان تأثیر زبانشناختی آن بوده است. به او گفتم که امید آن دارم که

توجه شنوندگان را، به میانجیگری صورت بیانی عنوان، به عده‌ای از آموزه‌های فلسفی ثبت نشده، و ازمیان آن (به جز این آموزه که حقیقت آشکار است) مخصوصاً به نظریه تبانی و توطئه‌چینی نادانی جلب کنم که نادانی را نه به عنوان فقدان دانایی و معرفت بلکه به عنوان عمل و تأثیر نیرویی شوم تعبیر می‌کند که سرچشمه آثار پلیدی و شریری است که عقل‌های ما را گمراه می‌سازد و در جان‌های ما عادت مقاومت در برابر علم و معرفت تزریق می‌کند.

ترجمه دکتر باقر پرهام: عنوان این سخنرانی چنان است که می‌ترسم برخی از گوش‌های نقاد را بیازارد؛ برای اینکه در اصطلاح «منابع شناخت» حرفی نیست، همچنانکه در تعبیر «منابع خطا» هم حرفی نخواهد بود؛ تعبیر «منابع نادانی» اما از مقوله‌ای دیگر است. دوستی که من عنوان این سخنرانی را با وی در میان گذاشتم از من پرسید: «نادانی امری منفی است، نادانی یعنی نبود شناخت. ولی نبود چیزی اساساً چگونه ممکن است منابعی داشته باشد؟» من که سخت زیر فشار پیدا کردن پاسخی برای وی بودم، موفق شدم بالبداهه دلیلی بتراشم و به دوستم توضیح دادم که منظور من درست همین تأثیر عجیبی است که این عنوان از لحاظ زبانشناختی دارد. به او گفتم که امیدوارم با انتخاب این عنوان توجه [همگان] را به برخی از عقاید فلسفی که تا کنون کسی چنانکه باید تأملی در آنها نکرده است جلب کنم. ازجمله این نظریه که منشأ نادانی را به نوعی تبانی و دسیسه نسبت می‌دهد، یعنی به جای آن که آن را نوعی فقدان شناخت بداند معتقد است که نادانی کار نیروی شومی است که سرچشمه آثار پلید و شریری است که اذهان ما را گمراه و مسموم و خوی مقاومت در برابر شناخت را در وجود ما القا می‌کند (بگذریم از مکتبی که می‌گوید حقیقت آشکار است) ... (۱۸)

مثال‌های دیگر:

Although I am myself an empirist and a rationalist of sorts

ترجمه استاد آرام: با آنکه خود یک اختباری‌گر و یک عقلی‌گر، و یک اختباری‌گر کهنه شده هستم .

ترجمه دکتر پرهام: من معتقدم که هردو مکتب [امپیریسم و راسیونالیسم] در اشتباهند هرچند خود من هم به اعتباری آمپیریست و راسونالیست هستم.

Most of these issues are still very much alive

ترجمه استاد آرام: قسمت زیادی از مورد نزاع هنوز زنده است .

ترجمه دکتر پرهام: بیشتر این مسائل مورد اختلاف هنوز شدیداً به قوت خود باقی است. (۱۹)

از دیگر آراء انتقادی بسیار نکته‌آموز و درخور تأملِ دکتر پرهام در بررسی آثار فلسفی ترجمه شده به زبان فارسی، اظهار نظر اودرباره ترجمه و واژه‌سازی‌های شمس‌الدین ادیب سلطانی و داریوش آشوری است. باقر پرهام با نقد اصول روش‌شناسی و مبنای واژه‌سازی شمس‌الدین ادیب سلطانی در ترجمه کتاب *سنجش خرد ناب* (۲۰)، مانند گرایش افراطی سره‌نویسی در واژه‌سازی‌های خودسرانه، آن هم بی هیچ‌گونه اصل نظری اعلام شده، و با اذعان به «عجیب و غریب» بودن واژه‌های به کار رفته در متن که به گفته او «اگرچه تک تک واژه‌ها از زبان فارسی گرفته شده‌اند اما در کلیت خویش بی‌معناست و ربطی به زبان فارسی ندارد» (۲۱) کوشیده است تا هم از «واژه‌های برگزیده» مترجم، برابر نهادهای موجود و در دسترس زبان فارسی را در اختیار خوانندگان بگذارد و هم با بیانی کاملاً روشن و معنادار بعضی عبارات کتاب را بازنویسی کند. مثلاً:

ادیب سلطانی / باقر پرهام

آروینی / تجربی

پارادخشانه / متناقض

برون آخته / عینی

ناموسان پیکاری / تنازع عقلی

هیچش / پیوند منطقی

دور آمون / ساحت

درنگر نخست / درنگاه نخست

سگالش / تفکر، اندیشه، نظر

گزاره / قضیه

داوری‌های هم نهادی پرتوم / احکام ترکیبی پیشینی

نتیجه‌های قیاسی / استدلال‌ها

اصل آخشیج ناپذیری / اصل امتناع تناقض (۲۲)

شمس‌الدین ادیب سلطانی: این که به عمل آوردن شناخت‌هایی که به حیطة کار خرد تعلق دارند راه مطمئن دانش را می‌رود یا نه، امری است که می‌توان آن را به سرعت برطبق برآمد داوری کرد زیرا اگر پس از آماده‌سازی‌ها و تدارک‌های بسیار، به مجرد آن که کار به هدف مربوط می‌شود، دانش ما در مشکل واماند، یا برای رسیدن به هدف مجبور شود اغلب دوباره به عقب برگردد و راهی دیگر بی‌یابد، همچنین اگر ممکن نباشد که همکاران گوناگون را به شیوه‌ای که از قصدی مشترک پیروی شود، هماواز ساخت، در این حالات همیشه می‌توان معتقد بود که چنین مطالعه‌ای بر روی هم هنوز راه مطمئن دانش نیپموده است و بلکه تنها کورمالی پیش می‌رود... (۲۳)

باقرپرهام: هرگاه سرگرم کاری باشیم که به شناسایی‌ها برمی‌گردد، شناسایی‌هایی که کار عقل است، نتیجه کار به زودی روشن می‌کند راهی که درنوردیده‌ایم آیا جاده امن علم بوده است یا نه. اگر، پس از فراهم ساختن انواع و اقسام آمادگی‌ها و تدارک‌های لازم، درست در همان لحظه‌ای که گمان می‌کنیم به هدف رسیده‌ایم به دشواری‌های تازه بربخوریم، یا اگر برای رسیدن به هدف اغلب ناگزیر شویم به عقب برگردیم و راهی دیگر در پیش بگیریم، یا به عبارت بهتر، اگر ممکن نباشد در بین همه رهروانی که برای هدفی مشترک می‌کوشند درباب چگونگی رسیدن به آن توافقی ایجاد کرد، می‌توان اذعان داشت مطالعه‌ای که سرگرم آنیم هنوز به راهی نیفتاده است که به جاده امن علم می‌انجامد بلکه فقط به شیوه کورمال پیش می‌رود. (۲۴)

دکتر پرهام همچنین از منتقدان شیوه واژه‌سازی داریوش آشوری در حوزه مفاهیم علوم انسانی، و بالاخص کتاب فرهنگ علوم انسانی، است (۲۵). او، انگیزه داریوش آشوری را در برابریابی و واژه‌سازی مفاهیم فلسفی در زبان فارسی، که به پدیده‌ای تحت «بازاندیشی» و «بازسازی زبان فارسی» و «زبان مدرن» در تفکر آشوری انجامیده حاصل دغدغه او در دو مسئله دانسته است. «یکی فارسی سره نویسی و پرهیز تا حد امکان او از به کاربردن هرواژه‌ای که ریشه عربی داشته باشد؛ دو دیگر کوشش برای نزدیک کردن ساختار صرفی واژگان به ساختار صرفی واژگان اروپایی...» پرهام با اذعان صریح به لزوم ضرورت کوشش همگانی در تکامل تدریجی و عمیق زبان فارسی برای انتقال معانی و مفاهیم مدرن و علمی به این زبان و تقویت بنیه و قابلیت‌های آن در این حوزه، ضمن اعتقاد به آرام و طبیعی بودن روند واژه‌سازی در زبان فارسی و همراه بودن آن با دیگر تحولات و پیشرفت‌های علمی و فنی و فلسفی در جامعه، بر بعضی از واژه‌سازی‌های مصنوعی و تحمیلی آشوری انگشت

گذاشته و برخی تأثیرهای به اعتقاد خود «آشفته ساز» را برشمرده است. «پسونند "ایک" در برابر پسوندهای Cal و Ique در زبان‌های فرانسوی و انگلیسی است. بعد از چند دهه تلاش مترجمان ایرانی در این مورد به توافقی رسیده بودیم و داشتیم عادت می‌کردیم که در این مورد از مشکل‌های واژگانی‌مان را با توسل به مصدر مرخم "شناخت" حل کنیم. اندک اندک اکثریت مترجمان ما در برابر واژه‌هایی چون "سوسیولوژیک و بیولوژیک"...برابرهایی چون "جامعه‌شناختی و زیست‌شناختی" را به کار می‌بردند. آقای آشوری پسوند "ایک" را که آقای ادیب سلطانی به کار برده بود در ترجمه جلد هفتم تاریخ فلسفه کاپلستون رسماً پذیرفته و آن را به گفته خودش "بر رسم بسیاری از مترجمان فارسی زبان" ترجیح داده و به جای «هستی‌شناختی»، «هستی‌شناسیک» آورده است. «چرا؟ گویا برای این عقیده است که میراث زبان فارسی، زبان پرورده آموخته‌ای برای علم و فلسفه مدرن نیست و ناگزیر باید به بازسازی آن پرداخت». (۲۶)

پرهام شواهدی دیگر نیز به دست می‌دهد: (۲۷)

آشوری / پرهام

Post-Kantian idealistic systems

سیستم‌های ایده‌باورانهٔ پس-کانتی / دستگاه‌های فلسفی ایده‌آلیستی پس از کانت

A priori پیش اندر / قبلی یا پیشینی

A posteriori پس اندر / بعدی

Contemporary هم روزگار / معاصر و هم زمان

Content درونه / مضمون یا محتوا

Content analysis درونه کاوی / تحلیل مضامین

Eclecticism آمیختگاری / اندیشه التقاطی

Aristocracy مہانسالاری مہزادگان / اشرافیت

Racism نژادباوری / نژادپرستی

Despotism خدایگان سالاری / استبداد

او همچنین، ضمن بررسی ساختار این گونه واژه‌ها، گاه توجه خوانندگان را به نکاتی از ظرایف واژه‌سازی معطوف می‌کند که ظاهراً از نگاه آشوری مغفول مانده است. «... بهتر از هر جا تلاش او [آشوری] برای یافتن معادل‌هایی در برابر پسوند "ایسم" جلوه‌گر می‌شود. درحالی‌که پسوند "ایسم" در زبان‌های فرنگی معانی گوناگون دارد و همیشه به معنای مکتب و آیین و مذهب نیست... مثال:

Urbanisme / شهرسازی

Canibalisme / آدمخواری

Pastoralisme / چادرنشینی

Opportunism / سازشکاری، فرصت طلبی

Daltonisme / کوررنگی

... شاید بهتر آن باشد که ما همان پسوند "ایسم" را در موارد ناگزیر در زبان خودمان به کاربریم به ویژه که ورود یک یا چند واژه خارجی نیست که زبان ما را آشفته می‌کند. دخالت در ساختار نحوی زبان و کوشش برای هماهنگ کردن "نحو" و "بیان" فارسی با زبان اروپایی است که بیگانگی‌آور است و ما را از زبان متداول و زنده مردم... دور خواهد کرد.» (۲۸)

دکتر باقر پرهام با تحلیل و بررسی این شیوه‌های واژه‌سازی، و با تمسک جستن به این قول کانت: «جعل واژه‌های تازه، در جایی که اصطلاحات لازم برای بیان مفهوم‌های معین و داده شده در خود زبان وجود دارد، تلاش کودکانه‌ای است برای خودنمایی در برابر انبوه خلق، آن هم نه از راه اندیشه‌های تازه و حقیقی بلکه اگر شده حتی به حيله چسبانندن وصله‌ای نو بر جامه‌ای کهن...» براین باور است که این گونه گرایش‌ها در واژه‌سازی در جامعه ایران پدیده‌ای فردی نیست بلکه «جریانی است اجتماعی که طی آن افراد در نبود امکان برای پرداختن به هرگونه ایدئولوژی یا هرگونه متافیزیک، جز گفتار متافیزیک حاکم، از زبان ابزاری می‌سازند برای عرضه کردن "ایدئولوژی" یا "متافیزیکی" قابل عرضه کردن در بازار اجتماع...» و در نهایت، او با نقل قولی از ژان-پل وینه در گفتاری با عنوان «ترجمان بشری» هدف از ترجمه و وظیفه مترجمان را این گونه بیان

می‌کند: «مترجم ترجمه نمی‌کند که خودش بفهمد، ترجمه می‌کند که چیزی را به دیگران بفهماند ... بنابراین، همه مشکل مترجم این است که پیدا کند چگونه می‌تواند معنایی را به زبان مادری‌اش به دیگران برساند؟» (۲۹)

باقر پرهام، در آثاری هم که به زبان فارسی ترجمه کرد، خود سخت پای‌بند اصولی بود که در نقد آثار دیگران بدان توجه داشت و معیار داوری‌هایش بود. به اصالت مفاهیم و اصطلاحات به کارگرفته در نثر فارسی خود و به وضوح لحن و بیان آنچه به قلم می‌آورد و به سنت زبان فارسی در طریقه ترجمه مفاهیم و تعبیر فلسفی بسیار پای‌بند بود. در مقدمه یکی از آثارش نوشته است: «کوشیده‌ام متن فرانسوی کتاب را چنان به فارسی برگردانم که از دیدگاه مفاهیم و اصطلاحات اصالتش حفظ شود یعنی تا آنجا که ممکن بود پیوندی تنگاتنگ با سنت گذشته و با آثار اصلی کسانی داشته باشد که این گونه اندیشه‌ها را در طول قرون پرورانده و به فرهنگ بشری عرضه کرده‌اند؛ ولی از دیدگاه ساختارزبانی کتابی باشد به زبان فلسفی جافتاده امروزی که درک و فهم آن به رمل و اسطربلاب نیاز نداشته باشد...» (۳۰) همچنین در مواقعی نیز خوانندگان آثار خود را از دغدغه‌ها و وسوسه‌هایش در انتخاب واژه‌ها، یا از ویرایش و تجدیدنظری که در چاپ بعدی آثارش در واژه‌سازی اعمال کرده بود مطلع می‌کرد و مثلاً توضیح می‌داد که چرا «نمودشناسی» را به «پدیدارشناسی»، «عذاب وجدان» را به «ناخشنودی آگاهی»، و «درون بود» یا «وحدانی» را به «ازخود برآیند» تغییر داده است. (۳۱)

آثاری که در حوزه فلسفه و جامعه‌شناسی، به قلم باقر پرهام ترجمه و منتشر شده است افزون بر آن که به باروری «عقلانیت و تفکر» در ایران معاصر یاری‌های فراوان رساند «بنیه» و «امکانات» زبان فارسی را نیز در ترجمه مفاهیم دانش فلسفه و جامعه‌شناسی غربی بسیار تقویت کرد. مطالعه این آثار دکتر پرهام، در واقع نگرستن از چشم‌اندازی بی‌کرانه‌تر و از دریچه واژگانی متنوع‌تر و مفهوم‌تر و بی‌تردید از منظری تأثیرگذارتر و گوارتر به اندیشه‌های فلسفی و جامعه‌شناسی جهان غربی است؛ یعنی فرصتی بسیار مغتنم که او صرفاً در اختیار فارسی‌زبانان گذاشت. چه بسا مطالعه این آثار به زبان‌های اصلی، برای بسیاری از علاقه‌مندان فارسی‌زبان، حتی برای آنانی که به آن زبان‌ها مسلط هم هستند در مواقعی بسیار فقط به درک و دریافتی بسیار ساده و عاری از عمق خواهد انجامید. از این نظر عالم مطالعات آثار فلسفی و جامعه‌شناسی در ایران، بسیار وامدار کوشش‌های اوست و بسیار هم باید سپاسگزار او باشد...

نخستین بار در سال دوم دانشجویی‌ام در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، «ترجمه باقر پرهام» بر عنوان کتاب «هانری کربن، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایران» توجه‌ام را جلب کرد. مطالعه این کتاب هم مرا با دکتر پرهام

آشنا کرد و هم زمینه تعلق خاطر بسیار مرا به نویسنده کتاب، داریوش شایگان، فراهم آورد. تعلق خاطری که البته بعدها ارادت بی حد مرا به دکتر شایگان موجب شد و در سال‌های بعد نیز به مصاحبت و معاشرت‌های نزدیک با آن «متفکر سیاح افق‌ها» انجامید. من همیشه سپاسگزار دکتر باقر پرهام هستم که زمینه این آشنایی و ارادت را از او به یادگار دارم. بعدها هم پیوسته از خوانندگان آثار دکتر پرهام بودم. آن روزگار در رشته ادبیات فارسی تحصیل می‌کردم و کلاس‌ها و سخنان عاری از «اندیشه و عقلانیت» در آن رشته، مرا سخت به سوی فلسفه و تاریخ می‌کشاند. اما نخستین دیدارم با دکتر پرهام در اتاقم در انتشارات علمی و فرهنگی بود. قرار بود دکتر پرهام چند دقیقه‌ای در مقابل دوربین مستندساز انتشارات علمی و فرهنگی درباره کتاب «مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی» صحبت کند. محل ضبط این صحنه، اتاق من انتخاب شده بود. آن روز اردیبهشتی را درست به خاطر دارم (سال ۱۳۷۵ یا ۱۳۷۶). دکتر پرهام با کاپشنی لیمویی و پیراهنی روشن و شلواری تیره وارد اتاق شد. به احترامش از پشت میزم برخاستم و سلام دادم. مستندساز از او خواست که پشت میز زنده‌یاد دکتر پرویز اتابکی (یعنی میزکار مقابل من) بنشیند و آماده شروع ضبط برنامه شود. من از دکتر پرهام عذرخواهی کردم و اجازه خواستم که از اتاق خارج شوم تا او در خلوت اتاق و در آرامش بیشتر از عهده کاری که به او محول شده بود برآید. دکتر پرهام بالحنی بسیار مؤدبانه و رسمی از من خواست اگر ممکن است پشت میزم بنشینم تا او به هنگام سخن گفتن، به من نگاه کند و مخاطبی حضوری نیز شنونده گفته‌هایش باشد. با نهایت خوشحالی و افتخار پذیرفتم. هنوز هم خاطره نگاه نافذ و کلام استوار و سرشار از فصاحتش را به یاد دارم. البته می‌دانستم که دکتر باقر پرهام در پیش از انقلاب به اشاره ساواک محروم از حضور در دانشگاه و تدریس شده است. آن روز چه قدر به حال دانش و دانشگاه تأسف و حسرت داشتن چنین دانشمندانی را در دانشگاه تهران خوردم. بعد از پایان ضبط برنامه، فرصتی دست داد چند دقیقه‌ای باهم حرف زدیم. خیلی با تأنی صحبت می‌کرد و چای را با جرعه‌هایی خرد می‌نوشت.

دیدار دوم هم با او در منزل یکی از استادان بسیار مشهور زبان و ادبیات فارسی بود. آن روز هم، روزی سرشار از خاطره‌ها شد. یادم هست آن دو، عمدتاً درباره فردوسی و شاهنامه صحبت می‌کردند. فکر کنم زمانی بود که دکتر پرهام کتاب «با نگاه فردوسی: مبانی نقد خرد سیاسی در ایران» را در دست تألیف داشت. درست به خاطر دارم که دکتر پرهام درباره این بیت شاهنامه: «ابرچشم او راست کن هردو دست / چنان چون بود مردم گزپرست» نظر آن استاد را جویا شد. تأثیر شنیدن سخن‌های بی ربط و کلی‌گویی‌های عادت استاد را به وضوح در چهره و نگاه دکتر پرهام می‌دیدم اما کمترین خرده‌ای نمی‌گرفت و فقط با تردید گوش می‌داد. بعد از آن

دیدار، دیگر هرگز دکتر پرهام را ندیدم و فقط از مقدمه آثار تجدید چاپ شده‌اش از احوال او خبردار می‌شدم تا روزی که شنیدم درگذشت. چند روز بعد از درگذشت او از میدان انقلاب گذشتم. پشت شیشه انتشارات آگاه، بعد این همه سال، دقایقی چشم در چشمان نافذ تصویر سیاه و سفید او در اطلاعیه درگذشتش دوختم. دلم خیلی گرفت. پاداش ظاهری او از این همه تلاش‌هایی که کرد گویا همان تصویر سیاه و سفید بود.

(یادآوری: تلخیصی از این مقاله با ویرایش مجله مترجم (سال سی و سوم، شماره ۸۱) در آن نشریه وزین منتشر شده است).

پی نوشت‌ها :

۱- فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۷-۱۸.

۲- برای اطلاع بیشتر از این ادوار تاریخی در ترجمه متون فلسفی و ویژگی‌های آن نک: باقرپرهام، «ترجمه و نقش آن در گسترش زبان، نگاهی به ترجمه آثار فلسفی در فارسی معاصر...»، باهم نگری و یکتانگری (مجموعه مقالات)، نشر آگه، ۱۳۷۸، ص ۳۹۹-۴۰۷.

۳- همان، ص ۴۰۳.

۴- همانجا

۵- شماری از این مقالات دکتر باقر پرهام در بخش «در بررسی آراء و آثار» در کتاب باهم نگری و یکتانگری، تدوین شده است.

۶- عنوان داخل گیومه عینا تعبیر دکتر باقر پرهام است .

۷- باقرپرهام، «ترجمه و نقش آن در گسترش زبان ...»، باهم نگری و یکتانگری (مجموعه مقالات)، همان، ص ۳۸۸-۳۹۱.

۸- باتوجه به تاریخ بیان این اظهارنظر منظور نویسنده دهه‌های ۴۰ و ۵۰ است.

۹- تعابیر و جملات داخل گیومه عیناً گفته‌های باقر پرهام است. نک: همان، ص ۳۹۶-۳۹۸.

۱۰- برای اطلاع از استدلال‌ها و توضیحات دکترپرهام دراین موضوع و نیز اطلاع بیشتر از نظریات او درباره «زبان‌های عقلانی و ناعقلانی»، «چگونگی رویارویی اندیشه مدرن با میراث کهن»، «زبان مدرن و زبان پیش مدرن» نک: باقرپرهام، «ترجمه و نقش آن در گسترش زبان ...»، همان، ص ۳۹۱-۳۹۵.

۱۱- همان، ص ۳۹۵.

۱۲- همان ص ۳۹۵ و ۴۱۸.

۱۳- همان، ص ۳۸۸.

۱۴- همان ص ۳۹۷-۳۹۸.

۱۵- همان، ص ۴۲۲.

۱۶- همان، ۴۲۲-۴۲۶.

۱۷- حدس‌ها و ابطال‌ها، نوشته ک.ر. پوپر، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۶۳.

۱۸- باقر پرهام، «سخنی با پیر مترجمان»، باهم نگری و یکتا نگری، همان، ص ۳۴۹-۳۵۲؛ همچنین برای اطلاع از توضیحات عالمانه دکتر پرهام درباره خطاهای ترجمه استاد آرام نک: همان، ص ۳۴۶-۳۴۹.

۱۹- همان، ص ۳۵۴

۲۰- سنجش خرد ناب، ایمانوئل کانت، ترجمه دکتر م. ش. ادیب سلطانی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.

۲۱- باقرپرهام، «ترجمه و نقش آن در گسترش زبان و ...» باهم نگری و یکتانگری، همان، ص ۴۱۳

- ۲۲- برای اطلاع بیشتر از این گونه واژه‌سازی‌ها و برابرنهادی باقرپرهام نک : همان، ص ۴۰۸-۴۱۵.
- ۲۳- سنجش خرد ناب، ایمانوئل کانت ،...، همان، ص ۲۳.
- ۲۴- باقرپرهام، همان، ص ۴۱۲.
- ۲۵- فرهنگ علوم انسانی، (انگلیسی- فارسی) داریوش آشوری، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۵.
- ۲۶- باقرپرهام، «ترجمه و نقش آن در گسترش زبان و...» باهم نگری ویکتانگری، همان، ص ۴۱۷.
- ۲۷- همان، ص ۴۱۹-۴۲۰
- ۲۸- همان، ص ۴۲۰-۴۲۱
- ۲۹- همان ص ۴۱۵-۴۱۶
- ۳۰- هانری کربن، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، نوشته داریوش شایگان، ترجمه باقر پرهام، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران ۱۳۷۱، ص ۶.
- ۳۱- مثلا نک: مقدمه بر فلسفه تاریخ هگل، ژان هیپولیت، ترجمه باقر پرهام، انتشارات آگاه، تهران ۱۴۰۱، ص ۸-۹.